

کاویان صادق زاده میلانی

نقد و بررسی کتاب بهائیت در ایران

بهائیت در ایران

نوشته دکتر سید سعید زاهد زاهدانی
با همکاری محمد علی سلامی
انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
چاپ اول 1380

در سال های اخیر کتابهای زیادی در ردّ بهائیت از سوی افراد مختلف و یا نهادهای مذهبی نوشته شده و این مساله از جوانب گوناگون بررسی گردیده است. اما تاکنون هیچ یک از این کتابها نتوانسته انتظار علاقمندان را بر آورد و به پرسشهای بیشمار خوانندگان در این زمینه پاسخ گوید. از تازه ترین این نوع نشریات کتاب *بهائیت در ایران* به قلم دکتر سید سعید زاهد زاهدانی استاد رشته جامعه شناسی دانشگاه شیراز است که با همکاری محمد علی سلامی نوشته شده و ناشر آن مرکز اسناد انقلاب اسلامی است.

اساس نظری کتاب بر مبنای نظریه **کیان** یا **اقتدار** است. شالوده این فرضیه را نویسندگان اینطور معرفی کرده اند که "دولتهای روس و انگلیس... در صدد تقسیم ایران بین خود بودند" و "مشکل اساسی آنان با ملت متحد ایران بود." (82) نویسندگان مدعی هستند که "عنصر اساسی اتحاد مردم که رهبری تشکیلات و اقتدار سیاسی هم داشت مذهب شیعه بود." ایشان دو قدرت سیاسی در ایران قاجار می یابند. یکی اقتدار دولت و دیگری اقتدار ملت (برهبری روحانیت) و می نویسند:

پس در یک جمع بندی کلی با توجه به شواهد تاریخی بیان شده در این فصل می توان گفت که در ایران دوران قاجار تا قبل از نهضت مشروطه دو اقتدار اصلی در کشور وجود داشت: یکی اقتدار شاه که دربار و دولت را اداره می نمود و دیگری اقتدار مراجع و روحانیت وابسته به آنان که ملت را رهبری می کرد. در دوره فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصر الدین شاه دولتهای بیگانه توانسته بودند اقتدار خود را بر دولت ایران مسلط کنند. در این میان ملت به رهبری روحانیت در مقابل مطامع آنان ایستادگی کرد. بنابراین برای از میان بردن این مقاومت لازم بود اقتدار ملی شکسته شود. برای این کار با استفاده از زمینه های داخلی به فکر تحریک و ایجاد تفرقه در میان ملت افتادند. (83)

نتیجه نویسنده از این قرار است که "به گمان ما قدرتهای استعماری از این فرقه ها برای شکستن کیان یا اقتدار ملی ایران استفاده نموده اند." (19) و گفتنی است که این همان اقتدار ملی است "که از زمان صفویه حول محور تشیع سامان یافته است." کوتاه سخن فرض نویسندگان از این قرار است که در ایران عهد قاجار دو نیروی قدرتمند در تنش بوده اند: دولت و ملت. دولتهای قاجار

غالباً ضعیف و دست‌نشانده بوده‌اند و نیروهای ملت‌تبلور نهائی خود را در روحانیت شیعه یافتند. دول‌استعماری هم برای تضعیف "محور شیعه" دست‌بکار "دین‌سازی" زدند و جنبش بهائیت محصول چنین فرآیندی است.

البته مطالعه دقیق و بررسی تمام جوانب نظریه دکتر زاهد زاهدانی از حوصله این مختصر خارج است ولی ناچار برخی از موارد انرا باید بطور عمیق‌تری تحلیل نمود و محک زد. صاحبان نظر و پژوهندگان در تمام رشته‌ها کمال‌دقت را در طرح درست تعریف موضوع تحت بررسی بکار می‌برند. مثلاً در مطالعات یک فیزیکدان تعاریف و واژه‌های وزن و حجم و جاذبه باید تعریفی متعارف و پذیرفته شده در میان فیزیکدانان باشد. نکته اولی که طرح آن ضروریست همانا ضعف مولفان در ارائه تعریفی درست از فرضیه جامعه‌شناسی خویش است. دکتر زاهدانی واژه‌های اقتدار و کیان را بعنوان برابر فارسی واژه فرانسه *Autorité* برگزیده‌اند. کاربرد واژه اقتدار درست و بلا مانع است ولی واژه کیان در لغت معادل درستی برای *Autorité* نمی‌باشد و در هیچ یک از فرهنگهای سیاسی و علوم انسانی شناخته شده بکار برده نشده است.

ضعف دیگر دکتر زاهدانی عدم توانائی وی در ارائه تعریفی درست و اساسی از جنبش "بهائیت" است. برای نمونه به تعریف واژه بهائیت بنابر نوشته این پژوهشگر توجه می‌کنیم. ایشان می‌نویسند: "سوال اصلی ما این است: فرقه‌های شیخیه بابیه ازلیه و بهائیه (که همه را تحت عنوان بهائی‌گری در ایران خلاصه نموده ایم) کی چرا چگونه و توسط چه کسانی به وجود آمده‌اند؟" (19) یک مدعی پژوهش و صاحب اجتهاد علمی چگونه می‌تواند طیفهای غیر همگن و مستقل تاریخی را که تحولات زمانی آن بیش از یک صد و پنجاه سال طول کشیده تحت یک عنوان گرد هم آورده و محکوم کند. مولف فرقه‌های شیخیه، بابیه، ازلیه و بهائیه را تحت عنوان بهائی‌گری در ایران آورده و با آوردن چهار نام، خطر این فرقه‌ها را برای خواننده ناآگاه چهار برابر نموده است. نگاهی به تاریخ نهضت‌های بالا نشان می‌دهد که شیخیه یک نهضت خالص اسلامی بود که مثل همه فرقه‌ها مبلغ افکار تازه‌ای گردید، طرفدارانی یافت و مخالفینی نیز پیدا کرد. پس از آنکه بابیه به رهبری باب به وجود آمد بسیاری از معتقدان به شیخیه نیز به آن گرویدند، سپس دیانت بهائی بر اساس بابیه رشد کرد و بابیه به گروه ناچیزی تبدیل شد. ازلیان گروه کوچکت‌ر دیگری هستند که به ازل به عنوان جانشین باب اعتقاد داشتند. در این میان رشد و دامنه تبلیغات بهائیان فراگیر تر بود. این که گفته نشود بهائی چیست و حرفش کدامست و بجای آن از هر کدام از این فرقه‌ها غولی ساخته شود و چنین وانمود گردد که اینان در مواقع مختلف با نام‌های گوناگون و با هدف از بین بردن اقتدار و کیان اسلام و ایران به وجود آمده‌اند نه علمی است و نه می‌تواند خواننده جویا را جوابگو باشد. چنین ارزیابی بدین می‌ماند که کسی بخواهد فرقه‌های مختلف شیعه چون اسماعیلیه و زیدیه و شیخیه و اخباریه‌های دوازده امامی را تحت عنوان "شیعه‌گری" برجسب زده و محکوم کند بی آنکه درک کند که هریک از این جنبشها و حرکت‌های درونی شیعه دارای ابعاد و مشخصات و جایگاه تاریخی خاصی هستند و حتی از نقطه نظر الهیات و فلسفه دینی نیز هریک ویژگیهای خود را دارند. بعلاوه گرچه در مثال بالا هریک از فرقه‌های شیعه را می‌توان بدرستی تحت عنوان "شیعه" بررسی نمود ولی پر واضح است که شیخیه و بابیه و ازلیه را بهیچ ترتیب نمی‌توان جنبشی زیر عنوان "بهائیت" محسوب داشت و چنین خطائی در نوشته‌های محققان و پژوهشگران دانشگاهی بسیار نادر است.

آقای دکتر زاهدانی و همکار ایشان می نویسند که "به نظر اینجانب این جنبش مانند یک بمب خوشه ای فرهنگی عمل کرده است که در هر جا قرار می گیرد به ایجاد فرقه های جدید می پردازد تا کیان دینی کشور ما و یا هر کشور مسلمان دیگری را تهدید کند." (49) باید پرسید که دیانت بهائی در کدامین کشورها و در کدامین برهه تاریخی مانند یک بمب خوشه ای عمل کرده؟ آیا منظور ایشان این است که دیانت بهائی در کشورهای گوناگون به فرقه های کوچکتری تقسیم شده؟ می پرسیم کدام کشورها؟ و شاید منظور آقای زاهدانی این بوده که وجود جامعه کوچک بابی از هواداران ازل در اوائل قرن قبل در قبرس که اکثرا در حال تقيه بودند لطمه ای شدید به اقتدار اسلامی وارد کرده! جالب اینجاست که نویسندگان ضعف کیان و اقتدار اسلام و دول اسلامی را نتیجه مسلم دیانت بهائی و تأثیرات آن می دانند ولی دانسته نشد که آیا اختلافات صدر اسلام از جمله پیدایش دو فرقه شیعه و سنی و حرکت خوارج ناشی از همان "بمب خوشه ای فرهنگی" است یا خیر؟ آیا مذاهب فقهی اهل سنت چون حنبلی و شافعی و حنفی و مالکی نیز از نتایج جنبش "بهائیگری" است؟ درباره دو مکتب کلامی معتزله و اشعریه چه بگوئیم؟ بنابر فرضیه غیرتاریخی و نادرست ایشان پس باید جنبشهای تماما شیعی زیدیه و مختاریه و اسماعیلیه و صباحیه و مکاتب اخباری و اصولی را نتیجه "بمب خوشه ای" بهائیت و تلاش دول استعماری برای تضعیف اسلام بدانیم! آیا سرکوب مکتب اخباری (که تا آنزمان بزرگترین گروه شیعه بود) توسط پیروان مکتب جدید اصولی که از عهد صفوی آغاز شد و در نهایت و همزمان با ابتدای دوره قاجار موجب انقراض و نابودی این گروه اکثریت روحانیون شیعه دوازده امامی شد نیز از کنشهای "بهائیگری" است؟ کدام "بمب خوشه ای فرهنگی" دست پرورده سیاستهای خارجی و استعماری بود که علمای شیعه را وادار کرد که ملا صدرالدین شیرازی (ملا صدرا) را تکفیر کنند؟ واضح است که ادعای دکتر زاهدانی در مورد اینکه دیانت بهائی موجب فرقه فرقه شدن دین مبین اسلام شده از دید تاریخی ادعائی پر اشکال است. و عجیب اینجاست که نویسنده محترم دست آویزی بهتر و توجیهی جامعتر برای تشنت و فرقه گرایی بین مسلمین از جنبش "بهائیت" نیافته اند.

نکته ای دیگری که مد نظر دکتر زاهد زاهد زاهدانی بوده اینستکه ظهور دیانت بهائی را مقارن شکسته شدن "کیان یا اقتدار ملی ایران" دانسته است. توجه خوانندگان عزیز را به بیان آقای دکتر زاهدانی جلب می نماید که می نویسند: "کیان و اقتدار ملی ایران بعد از دوران صفویه حول محور ایدئولوژی تشیع شکل گرفته است. به گمان ما قدرتهای استعماری از این فرقه ها برای شکستن کیان یا اقتدار ملی ایران استفاده نموده اند." (19) ایشان هیچگونه سند و مدرکی برای اثبات ادعای خویش ارائه نمی کنند و با یک جمع بندی کلی و سطحی از مطلب می گذرند. ولی نکته فوق مستلزم اندکی دقت است. باید پذیرفت که در دوره قاجاریه سستی دربار و دستگاه حکومتی در امور کشورداری و سهل انگاری اولیای امور موجب عقب افتادگی بیش از پیش ایران گشت. این عقب افتادگی را در چندین جنبه از جمله ضعف دستگاه دولتی و حکومت مرکزی و نبود سیستم مالیاتی و کمی محصولات صنعتی و تولیدات کشاورزی و صادرات و پس روی ارزش تومان (با پشتوانه نقره) در مقابل ارزهای خارجی می توان دید. البته دلایل عقب افتادن ایران در عرصه جهانی و شکسته شدن اقتدار ملی بسیارند و این مختصر اجازه بحثی کافی را نمی دهد و بنابراین فقط به طرح کاستیهای فرضیه جناب مولف می پردازم. می پذیریم که از دوران صفویه مذهب رسمی ایران شیعه شد و بنا بر قرائن و شواهد تاریخی از همان عهد تمدن ایران سیر نزولی خود را آغاز نمود. البته در همان دوران تمدنهای قدیمی و پربار چین و هند نیز دست خوش سیر نزولی خویش گشتند و همانند ایران کیان و اقتدار خود را در معرض سقوط تدریجی دیدند. در اینکه

تمدنهای شرقی فوق از قرن شانزدهم و هفدهم میلادی (و چند قرن قبل از ظهور "بهائیت") سیر قهقرائی خود را آغاز نمودند شکی نیست.

محققین و صاحبان نظر فرضیه های گوناگونی در توجیه ضعف تدریجی تمدنهای شرق در برابر پیشرفت نسبتاً سریع غرب ارائه داده اند که از آنجمله است نهضت رنسانس در اروپا و پی آمد های آن چون انقلاب صنعتی و ظهور حکومتهای مردم سالار (دموکراتیک). دو فرضیه جالب و پر اهمیت نوین هم اخیراً ارائه شده که توجه صاحبان اندیشه را جلب کرده و خلاء نظری نظریه های فوق را تا حدی بر طرف ساخته است. تاریخدان و محقق برجسته خانم ژانت ابولخد (Janet Abu-Lughod) بر آنستکه نقش عمده در سقوط شرق را پخش بیماری طاعون در هند و چین و ایران در پی حمله مغول ایفاء کرد. بنابر پژوهشهای ایشان بیش از نیمی از اهل کشورهای فوق از میان رفتند و این کمی جمعیت موجب شروع روند سقوط شرق گشت. آندره فرانک (Andre Gunder Frank) بر آنست که سقوط تدریجی شرق ناشی از کشف معادن نقره زیادی در قاره امریکا بود که با مدد گرفتن از آن ذخائر کشورهای اروپائی توانستند جای پائی در بازارهای هند و چین و ایران باز نموده و با وارد کردن مقدار زیادی نقره ارزش ارزها و پشتوانه اقتصادهای شرق را ضعیف کنند. بهرحال مسلم است که تا قبل از قرن نوزدهم میلادی کشورهای غرب اروپا و حتی روسیه تفوق و برتری قابل ملاحظه ای نسبت به هر سه تمدن قدیمی چین و هند و ایران بدست آورده بودند. کوتاه سخن اینکه با وجود آنکه دکتر زاهد زاهدانی مایل هستند تقصیر تضعیف کیان ایران را به گردن دیانت بهائی بیندازند ولی شواهد تاریخی بیانگر اینست که جریان سقوط شرق از قرنهای قبل و مقارن با تسلط شیعه بر ایران آغاز شده و دهها سال پیش از ظهور دیانت بابی و بهائی بحد اعلائی خود رسیده بود چنانکه دو شکست سنگین و معاهده های ننگین گلستان و ترکمنچای در دوره فتحعلیشاه هم گواه آن است.

مطلب دیگری که استاد زاهدانی مطرح می کنند مساله اقتدار دولت و اقتدار ملت است. ایشان می فرمایند که اقتدار دولت (یعنی شاه و دربار) توسط دولتهای خارجی (روس و انگلیس) شکسته شده بود ولی کیان ملت که همانا کیان جامعه روحانیت و مجتهدین شیعه بود کماکان به تسلط و اقتدار خود ادامه داد. سیاست دولتهای خارجی در دین سازی هم بنا بر گمان ایشان برای شکستن اقتدار اینان بود. تقسیم کیان ایران را به اقتدار دولت و ملت می پذیریم. ولی تعریف دکتر زاهد زاهدانی از دولت و ملت نیازمند کمی تأمل است. جناب زاهدانی دولت را فقط شخص شاه و دربار و دستگاه حکومت را بخشی از "دولت" بشمار می آورند. البته ایشان اذعان دارند که "آن دسته از رهبران مذهبی یا علمائی که از طرف دولت به عنوان امام جمعه یا شیخ الاسلام (رئیس دادگاههای شرع) منصوب می شدند نیز می توانستند جزئی از طبقه بالا محسوب شوند. دیگران اعم از علما و یا دیگر اقشار هم که با دربار ارتباط می یافتند به عضویت این طبقه ارتقا می یافتند." (37-38) بحث در اینجا بحث طبقات اجتماعی نبوده و نیست. موضوع صحبت نیروها و بردارهای اجتماعی است که مجموعاً پدیده دولت را تشکیل میدهند. باید پذیرفت که رهبران مذهبی و مجتهدان عصر قاجار جزئی از دستگاه حاکم یا دولت بوده اند. شاید ارائه دو نمونه به تشریح بهتر مساله کمک نماید. مثال اول را از جنگ دوم ایران و روسیه می آوریم که رهبران شیعه از جمله آقا سید محمد اصفهانی مجتهد فتوای جهاد را صادر نمود ولی پیش از اعلام فتوا ملا رضای خوئی را به طهران گسیل داشت تا نظر فتحعلی شاه را جویا شود. پس اقتدار دولت و روحانیون شیعه بر خلاف نظر جناب زاهدانی نه تنها با هم اختلاف و تنش نداشته اند بلکه هم مسیر و هم طیف بوده اند.

گرچه در برخی از دوره ها تنشهایی میان دولت و برخی رهبران مذهبی شیعه وجود داشته است. منشا این تنشها را نه در باورهای سیاسی و نه در اختلافات جهان بینی میان دستگاه حکومت و رهبران مذهبی میتوان یافت بلکه موارد تنش را باید در عوامل مالی و منافع اقتصادی جست. نمونه دوم را بنقل از کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* نوشته ناظم الاسلام پیرامون ائتلاف شیخ فضل الله نوری با سید محمد طباطبائی می آوریم. ناظم الاسلام می نویسد که پس از سفر حج جناب شیخ فضل الله چون ایشان "به طریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای ادای دیونش از امین السلطان درخواست نمود." او هم از پرداخت این مبلغ امتناع کرد. چنین بود که شیخ فضل الله با سید محمد طباطبائی که آخوندی آزاده و اصلاح طلب بود بر ضد صدراعظم ائتلاف کرد (جلد 1 ص 209). چنین زد و بندهایی منافع مالی در پی داشته اند چه که پس از عزل امین السلطان جانشینش عین الدوله با

"حاج شیخ فضل الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمه شیخ نوری کرد. تا آنکه کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می داد. حکومت بعضی از ولایات عمده بر حسب مشورت و تصویب شیخ نوری معین و برقرار می شد مانند شوکت الملک حاکم قاننات که شیخ نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواهش نمود که حکومت قاننات و ارثیه برادرش مرحوم شوکت الملک را به او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. (211)

روحانیون و مراجع تقلیدی که صاحب اقتدار و شوکت بودند دست در دست داشتند و همگام آن حرکت می کردند و اساساً برای تثبیت قدرت خود محتاج به حمایت دربار و شاهزادگان و سائر ارکان دولت بودند. پاسخ این پرسش را که آیا روحانیون شیعه انگشت شماری مانند میرزای شیرازی و سید محمد طباطبائی که اهداف مالی و منافع اقتصادی شخصی را دنبال نمی کردند جزء اقتدار مردمی حساب می شدند یا جزئی از کیان دولت را نمی توان در این مختصر بدرستی بررسی کرد. ولی اینقدر معلوم شد که جناب زاهدانی یا بنا بر بی اطلاعی از تاریخ قاجاریه و مشروطیت و یا بنا بر مصالح شخصی فرضیه های نادرست تاریخی را ارائه کرده اند و این فرضیه ها را بدون تحقیق عمیق و مطالعه دقیق و بدون پشتوانه علمی بعنوان نگرشهایی نوین عرضه نموده اند. نظریه ایشان در مورد کیان ملت و نقش روحانیت بیشتر به رویا و خیال پردازی (و شاید پروپاگاندا) می ماند تا پژوهشی علمی.

جناب زاهدانی در ادامه همین مساله در باره ایستادگی و پایداری روحانیت در مقابل منافع دولتهای خارجی داد سخن داده می نویسند: "نمونه های بارز این تقابل یکی فتوای جهاد توسط علما و بسیج مردم در جنگ ایران و روس و پیروزیهای شگفت انگیز حاصل از آن است." (81) البته خوانندگان فراموش نکرده اند که ایران در هر دو دوره جنگ ایران و روس شکستهای بسیار سختی خورد و ناچار مجبور شد که با روسیه تزاری صلح کند و تن به دو قرارداد شوم و ننگین گلستان و ترکمنچای دهد. شاید دکتر زاهد زاهدانی چنان در پی اثبات فرضیه "کیان" خود و حمله بر آئین بهائی هستند که از دست دادن گرجستان و دربند و باکو و شیروان و گنجه و شکی و قره باغ و طالش از خاک وطن را از یاد برده اند و یا پیروزی انگاشته اند.

ضعف نظری کتاب *بهائیت در ایران* از مآخذ تاریخی آن نیز آشکار است. جناب زاهدانی از میان دهها تن از دانشمندان و پژوهشگران معاصر که در دهه های اخیر صدها کتاب و مقاله سنگین و پر محتوا پیرامون تاریخ و جامعه شناسی ایران در دانشگاههای برون مرزی نگاشته اند فقط به دو کتاب قدیمی بسنده کرده اند که یکی از آنهاکه بیشتر از آن بهره برده شده کتاب حامد الگار است که چاپ 1969 میلادی است. تاریخ شناسان دوره قاجار میدانند که کتاب الگار بسیار ضعیف است و در سی و اندی سال اخیر تمام محققین بعدی نظریات ایشان را زیر سوال برده و بسیاری از فرضیه هایش را رد کرده اند. چرا از آثار ژانت آفاری و منگول بیات و ونسا مارتین و هوان کول و نیکی کدی و دیگر اندیشمندان آکادمیک و دانشگاهی مطرح تاریخ ایران نقل قول نشده و چگونه است که آقای زاهدانی بخود اجازه میدهد که سه دهه پژوهش را نادیده گرفته؟ آیا این نا آشنائی با مطالعات جدید و نقد و بهره گیری از کتب و مقالات و معلومات نوین است که موجب ضعف و کاستی های کتاب دکتر زاهدانی گردیده است؟

کاستی دیگر این کتاب عدم توانایی نگارندگان در بررسی و ارزیابی منابع دست اول و اسناد تاریخی است. بعنوان نمونه تحلیل آقای زاهدانی و آقای سلامی را از مساله ء (ساختگی) بهائی بودن امیر عباس هویدا نخست وزیر دولت پهلوی از 1343 تا 1356 را مطرح میکنم. در اینکه جد پدری آقای هویدا اقا رضا قناد بهائی بوده اند شکی نیست و البته بهائی بودن پدر بزرگ کسی اساسا ربطی به اعتقادات دینی نوه شان نداشته و ندارد و هر فردی شخصا مسوول باورهای مذهبی خودش است. پدر هویدا حبیب الله خان (عین الملک) در جوانی بهائی بود ولی پس از ورود در عرصه سیاست و ازدواج با زنی مسلمان افسر الملک (دختر میرزا حسین خان معتمد الملک از خاندان قاجار) و دوستی با دشمنان دیانت بهائی از آئین بهائی کاملا دوری جست. بطوریکه برادر امیر عباس یعنی فریدون هویدا میگوید من برای بار اول در 14 سالگی (پس از مرگ پدر) کلمه بهائی بگوشم خورد. (ص 47 The Persian Sphinx) این نکته را نیز نباید از یاد برد که خود آقای هویدا در پیش از منصوب شدن به نخست وزیری و در دوران نخست وزیری و پس از آن در هنگام زندان و محاکمه و حتی تا پای اعدام صریحا خود را فردی مسلمان و مسلمان زاده می دانسته و هرگز ادعای بهائی بودن نکرده بود. گزارش رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران در ارائه مجازات اعدام هم ایشان را فردی مسلمان معرفی کرده بود و این سند محکم در جرائد روز ایران منتشر گشته و در دسترس همگان است. همچنین تاریخدان معاصر دکتر عباس میلانی در کتاب خود در بیوگرافی و زندگی نامه هویدا (The Persian Sphinx) هم پس از مطالعه هزارها سند و شاهد تاریخی و صدها مصاحبه ادعای مکرر خود آقای هویدا و دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی را تایید کرده بر مسلمان بودن (ویا بهائی نبودن) ایشان صحه می گذارند. اما با وجود اینهمه سند زاهدانی و همکارشان ادعا می کنند که هویدا بهائی بوده! البته چون این نویسندگان با دسترسی به منابع ناب و کم پیدا مرکز اسناد جمهوری اسلامی (مرکز اسناد ملی سابق) دست به فرضیه پردازی و اجتهاد تاریخی زده اند شاید گمان نمی بردند که ادعایشان ممکن است زیر سوال برود ولی چون ادعای ایشان بر خلاف تمام شواهد تاریخی و یافته ها و باورهای خود دادگاه انقلاب اسلامی و گفتار و کردار خود آقای هویداست باید فرمایشات آنان را کمی دقیقتر محک زد. نویسندگان در اثبات فرضیه خود مینویسند که:

در مورد بهائی بودن هویدا بهترین و گویاترین سند نامه ای است با امضای اسکندر که در مهر ماه 1343 به وسیله پست برای اکثر مقامات دولتی آن زمان ارسال شد که به افشای

سوابق او می پردازد. گویا این نامه توسط منوچهر اقبال تنظیم شده است. متن این نامه در جلد دوم از خاطرات فردوست از صفحه 377-375 آمده است. در این نامه سوابق خدمتگذاری پدر هویدا به بهائیت و برخی از تخلفات خود او در مناصب قبلی که داشته آمده و از برخی دوستان بهائی او نام برده شده است. (241)

مشکل حل شد. می نویسند که "بهترین و گویاترین سند" در اثبات بهائی بودن امیر عباس هویدا نامه ایست بامضای اسکندر نامی که سوابق او را افشا میکند! سوال بنده از آقایان زاهد زاهدانی و سلامی اینست که چطور محور یک چنین فرضیه مهمی را (سهل انگارانه) بر چنین سند سست و فاقد محتوای تاریخی سوار کرده اند. مسلم است که نامه ای بدون امضای درست و بدون مآخذ که بدست مخالفان سیاسی هویدا (و مشخص نیست چرا این تهمت را بمرحوم منوچهر اقبال بسته اند) که از انتصاب او به نخست وزیری دچار حسادت و ناراحتی بودند و به منظور حمله سیاسی باو نوشته شده است را نمی توان با وجود صدها شاهد و دلیل واضح مخالف مبنای کار قرارداد و بهنوان "بهترین و گویاترین سند" ارائه کرد. و پر واضح است که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی که این دو نویسنده بآن دسترسی داشته اند سندی گویاتر و محکمتر برای اثبات بهائی بودن هویدا یافت نکرده اند وگرنه ارائه میکردند. البته نمی پرسم چرا از صدها سند تاریخی که مسلمان بودن هویدا را اثبات میکند از قبیل اخراج کارمندان بهائی شرکت نفت بنابر دستور مستقیم هویدا بسال 1345 خورشیدی (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد دوم صص 91-390) گزارش روابط عمومی ساواک به ریاست ساواک تهران بسال 1343 راجع به بهائی نبودن هویدا (مآخذ بالا ص 388) و زیارت اماکن مقدس شیعه و زیارت وی به حج اشاره ای نرفته است. در اسناد رسمی ساواک جزو مشخصات هویدا تحت مذهب درج شده "اسلام" (رجال عصر پهلوی: امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک ج 1 ص 402). در ضمن اسناد عرضه شده در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی اثبات میکند که شایعه بهائی بودن هویدا حربه ای از سوی مخالفان و رقیبان سیاسی وی بوده است. واکنش هویدا هم بنابر اسناد موجود ساواک این بوده که گذران زندگی را بر بهائیان سخت کرده و از جمله اظهار نظرهایی را که هویدا می پذیرد همانا خودداری از استخدام بهائیان در وزارتخانه هاست (مآخذ فوق ص 388).

البته این نگارنده لازم میداند که اضافه کند که آقایان اسم کتابی را هم که اسناد حساسی از قبیل سند فوق (بامضای اسکندر!) را از آن استخراج کرده اند را هم بغلط نوشته اند. مآخذ سند بالا را کتاب خاطرات فردوست جلد دوم نوشته اند که اشتباه است. نام درست کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی است که جلد اول آن خاطرات ارتشبد فردوست است و جلد دوم آن جستارهایی از تاریخ معاصر ایران نام دارد که مولف این دو جلد عبدالله شهبازی است.

در خاتمه این را نیز باید بگوئیم که نگارنده کمتر کتابی دیده ام که در آن اینقدر اشتباهات املای انگلیسی و خطا در کتاب شناسی و معرفی مآخذ موجود باشد. کمتر پانویسی در این کتاب هست که اشتباهات چشمگیر انگلیسی نداشته باشد. گویا دکتر زاهدانی تحصیل کرده کشور انگلستان هستند لذا سواد و تسلط ایشان بر زبان تحصیلیشان را زیر سوال نمی بریم ولی پرسش بنده اینست که چرا جناب زاهدانی زحمت نکشیده اند و حداقل از یک نرم افزار پیش پا افتاده و متداول برای تصحیح واژه های انگلیسی غلط خویش بهره نبرده اند؟ و چگونه است که در ارائه مآخذ و کتاب شناسی از هیچ قاعده مرسوم استفاده نکرده اند؟

کتاب بهائیت در ایران علاوه بر ضعفهای نظری و تحلیلی شدید فوق در ثبت وقایع واضح و آشکار تاریخی نیز کاستیهای فراوانی دارد که عدم دقت مولفان را در ارائه مسائل ساده تاریخی عیان می‌سازد. بعنوان نمونه ایشان در تحلیل اظهار امر و شروع دعوی سید علیمحمد باب ملا حسین بشروئه ای را با ملا صادق مقدس اشتباه نموده می‌نویسند "در شب جمعه پنجم جمادی الاولی سال 1260 مطابق 23 ماه مه 1844 میلادی در حالی که ملا حسین مقدس را به خود متوجه و مفتون نموده بود ... " (128) اشتباهی که نباید از یک استاد دانشگاه انتظار داشت. و اینکه می‌نویسند "روحیه ماکسول در اواخر سال 1378 مرد و تا هنگام مرگ ریاست بیت العدل اعظم را بر عهده داشت" (260) نیز نادرست است. آشکار است که خانم روحیه ماکسول هرگز عضو بیت العدل هم نبوده اند تا چه برسد بریاست آن.

کوتاه سخن آنکه کتاب بهائیت در ایران می‌توانست با توجه به دسترسی نویسندگان به اسناد مهم و تاریخی موجود در مرکز اسناد جمهوری اسلامی کتابی مهم و نوین در راستای شناسائی دیانت بهائی و نقش تاریخی—اجتماعی آن در تاریخ معاصر ایران بشمار بیاید. امید است در چاپهای آینده کاستیهای نظری و تاریخی این کتاب اصلاح شود تا اثری در خور احاطه علمی نویسندگان ارائه دهند.